

بوستان سعدی

۱۲

سروشنامه: سعدی، مصباح الدین عبدالله - ۱۳۹۱ ق
عنوان و نام پدیدآور: بوستان سعدی با تصحیح و مقدمه محمدعلی فروغی؛ خوشنگاری
محمد مهدی منصوری؛ نگارگری عبدالله محرمی
مشخصات نشر: تهران: میردشتی، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری: ۳۵۲ ص: (مصور رنگی)، ۱۹ ۵/۵ س م
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۷۶۲-۳۴-۹
وضعیت فهرست نویسی: فیا
فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nli.ir> قابل دسترسی است
شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۵۲۱۱۱

بوستان سعدی

خوشنگاری: محمد مهدی منصوری
نگارگری: عبدالله محرمی
ناشر: سعید و نندمه: محمد علی فروغی
طراح کتبک: مرضیه باقرزاده
چیدمان متن: مریم حسن خانی
ویراستاری: پارسا ان
چاپ اول: ۱۳۹۴
چاپخانه: دیده
صحافی و قابس: هفتون
شمارگان: ۳۰۰۰
مدیر هنری و فنی چاپ: میردشتی
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۷۶۲-۳۴-۹
ناشر: انتشارات میردشتی
خیابان انقلاب، خیابان فرخ رازی، خیابان وحید نظری، ۴
شماره ۶۱، واحد ۸۳۴، تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۹۴۸۲/۶۶۴۰۱۴۴۴
Email: info@mirdashti.com www.mirdashti.com

هواست
سک و آمار او

شیخ حدی نه تنی کی از اجبند ترین ایرانیان است بلکه یکی از بزرگترین سخن سرایان جهان است که
میان پارسی زبانان یکی دو تن بیش نیستند که بتوان با او برابر کرد و از سخن کو یان مل دیگر حس از قدیم و جدید
کسانی که با صدی همسری کنند بسیار معدودند و ایران از جهت شهرت کم نظیر است و خاص و عام
او را می شناسند و بیرون از ایران هم عوام اگر ندانند خواص البته به بزرگی که در او پی برده اند
باز در احوال و شرح زندگانی او چندان معلوماتی در دست نیست زیرا به بخت آن ایرانیان در ثبت
احوال ناموفق بودند و نیزیت سامحه سهل انکاری و رزیده اند چنانکه گفته کسی از بزرگان ماجرنیات
زندگانش معلوم است و باروشن حدی سامحه به جایی رسیده که حتی نام او هم به دستی ضبط نشده است
اینکه از احوال شیخ گفتند اما در بی خبری هم گنیم از آن نیست که درباره او سخن گفته و حکایاتی نقل
نکرده باشند بخارش بسیار اما حقیر که بود و باید تصدیق کرد که خویش بزرگو از نسیه در کمراه
ساختن مردم درباره خویش اتهام در زیده و از آن پس درون نکات حکمتی و اخلاقی که در خاطر
گرفته است حکایاتی ساخته و وقایعی نقل کرده و شمرده و از آن طایفه خفیل نموده و از این حکایات
قطعه مثل و نظم داشته است و تحقیق و توجیه نموده است که به مردم این نکته غافل خواهند شد
و آن وقایع را واقع پنداشته در احوال او به اشتباه خواهند افتاد و شهرت و دست و پا را به افراط و تفریط
این امر کرده چون طبع مردم بر این است که درباره کسانی که در نظم شان اجمیت یافته بدون

تقدیر بدستی و راستی سخن می گویند و بنا بر این در پیرامون بزرگان دنیا افغانه ساخته شده که
کنت چند بکس آنها را حقیقت انگاشته و بعد اهل تحقیق به رحمت و مجاهدت توانسته اند معلوم کنند که
غالب این داستان افغانه است.

چهارمین اینک در تحقیق از احوال شیخ سعدی زکفته های خود او را باید تماماً مانده قرار داد، نه به آنچه دیگران
نقل کرده اند، دان اعتماد و پس از موشافی های بسیار که این اواخر محققان بیغل آورده اند
آنچه می توان از روایتین کشف کرد این است که شیخ سعدی خانواده اش عالمان دین بوده اند و در
سالهای اول سده هفتم هجری در شهر اصفهان متولد شده و در جوانی به بغداد فرستاده و آنجا در مدرسه نظامیه و
حوزه های دیگر درس و بحث کتب میل علوم دینی و ادبی پرورده و در عراق و شام و حجاز مسافرت کرده و حج
کرار کرده و در اواسط سده هفتم هجری که ابوبکر بن عباس بن علی از اربکان ساسانی در فارس فرمانروایی
داشت به شیراز بازآمده، در سال ۶۵۵ هجری کتاب معروف به «رباعیات» را به نظم آورده و در سال
بعد «گلستان» را تصنیف فرموده و در نزد ابابکر ابوبکر و بزرگان ریه مخصوصاً ریه ابوبکر که بعد نام
داشته و شیخ آفتاب به او ابرای خود تخلص فرستاده و در نزد او قدرت یافته و به او ریه و نسیان بسیار
مستعدان را استفیض و اهل ذوق را مملو و متع می ساخته و گاهی در ضمن قصیده و غزل به بزرگان و
امرای فارس و سلاطین منول معاصرو و زرای ایشان پند و اندرز می داده و به زبان کنایه و کنایه
که فرشته و ملک بدان سخن گویند به عنوان منعاره و معاشقه نکات و وقایع عرفانی و حکمتی می پرورده و تا
اوایل دهه آخر از سده هفتم در شیراز به عزت و حرمت زریزه و در یکی از سال های بین ۶۶۱ و ۶۶۴ درگذشته

و در بیرون شهر شیراز در محلی که بقعه اوزیارتگاه صاحب‌الدان است به خاک سپرده شده است چنان که اشاره
کردیم مکتبی تخلص شعری شیخ است و نام او محل اختلاف می باشد بعضی مشرف الدین و برخی مصلح الدین
نوشته و جماعتی یکی از این دو کلمه را لقب او دانسته اند و کرده می مصلح الدین را نام پدر شیخ انگاشته و بعضی
دیگر نام خودش را پدرش را عبد الله گفته اند و گاهی دیده می شود که ابو عبد الله را کنیه شیخ قرار داده اند
و بعضی جا نام او مشرف بن مصلح نوشته شده و در این باب تشویش بسیار است.

در خصوص کشورهایی که شیخ به آنجا مسافرت نموده علاوه بر عراق و شام و حجاز که ظاهراً مسلم است،
به دوستان در غزنین و ترکستان و آذربایجان و آسیای صغیر و بیت المقدس و یمن و افریقای
شمالی راجع می باشد و اندو اکثر این مطالب را از گفته های خود شیخ استنباط کرده اند ولیکن چنان که
اشاره کردیم پیش و جونی توان به دست سناطیسسان نمود خاصه اینکه بعضی از آن گفته ها با شواهد
ماریخی و دلائل عقلی سازگار نیست.

در باب ملاقات او با اشخاص و در حایع دیگر که از زندگانی او نقل کرده اند همان شبهه های رود آنچه
می توان باور کرد استفاده او از شیخ ابوالحسن کرمی را در آن نوده ابن جوزی معروف و شیخ
شهاب الدین سهروردی عارف است که با حکیم معروف به شیخ سهروردی راجع بناید اشتباه کرده و اینکه
پدرش در دزدی او دفات کرده و خود شیخ هم پیری داشته که نزدی او امرن شده است و در
خصوص این دو مصیبت در بوستان اشارات غم انگیزی دارد و داستانی که سناطیسسان نقل کرده که در شام
ایسر فرگشت شده (در جنگ های صلیبی) یکی از آشنایانش او را خرید و در خسرو درازی به او داده

مانی ندارد که راست باشد، و نیز از اشارش برمی آید که رشته دوستی او با دو برادر معروف به صاحبان
یعنی شمس الدین محمد و علاء الدین عطا ملک جوینی و زرای دانشمند منقول چنان که گفته اند محکم
است و از کلمات شیخ پیدا است که بقصوف و عرفان اتفاق داشته و شاید رسایم در سلسله متصوف
آید بوده، و نیز گفته اند محلی که امروز مقبره او در زیارتگاه اهل دل است خانقایش بوده است.
مذهب رسمی حاکم بری او نیست و از بعضی از سخنانش متنباط کرده اند که اشعری است و از آنچه
نقل کرده اند از یک کاتب که از اهل مسکبر و عطف خطاب هم بوده است چنان که کتاب بوستان
بسیار که از تصانیف او نقل کرده اند، و بهترین مواضع به شمساری رود.

اما در چگونگی بیان شیخ سعدی حقیر است که در وصف او از خود شیخ بزرگوار پرسیده و می گوئیم:
من در همه قول با هیچ کس در وصف شمس الدین شمس

اگر سخن را به شیرین یا نمکین بودن بستمیم، برای او مدعی نیست و اگر ادعا کنیم که فصیح ترین
گویندگان و مبلغ ترین نویسندگان است قوی است که محلی بر آنست، اگر گوئیم که کلاش از روشنی و
روانی سهل و متعین است، از قدیم گفته اند و به کسی می دانند حسن سخن شیخ را سه در سه، زنت به زنتش
دشوار است، و ادکاش هم آسان نیست، همچون آب زلالی که در آئینه شفاف است اما از غایت پاک
وجودش را چشم ادراک نمی کند، ملایتش با خاطر مانند ملایمت هوا با نفس است که در حالت عادی
هیچ کس متوجه روح افزا بودنش نیست، و اگر کسی بخواهد لطف آن را وصف کند جز اینست که گوید جانفش است
عبارتی ندارد، از این رو هر چند اکثر مردم شعر سعدی را شنیده و بلکه از بر دارند و می خوانند، بکثر کسی است

که به راحتی خوبی آن را درک کرده باشد و غالباً تائیدی که از سده می کنند تقلیدی است و بنا بر
 اعجابی است که از دانشمندان با ذوق نسبت به او دیده شده است. پی بردن به مقام شیخ با داشتن
 ذوق سلیم و تبصیر در کلام فصحا پس از مطالعه و تامل فراوان میسر می شود چنانچه و عوام هم از شعر سده
 مغلوطی گردانند اما آنچه پیر و دانشمند به شرط و آرا بودن صفات لازم از آن درمی یابند چیز دیگری است
 و گفتنی نیست. بنابراین از وصف سخن شیخ درمی گذریم و با انطباق بر عجز به گوشه زدن
 بعضی نکات اکتفا می کنیم.

سلطان سخن و تسلط در بیان از هر یکس بیشتر است. کلام در دست او مانند موم است. هر
 معاین را به عبارتی ادومی اند که از آن بهر سوز و زیارت و موجز تر ممکن نیست سخن خوش و زواید ندارد و در شرق
 سخن گوئی است بی نظیر چون در شعر مرثیه سرشار بوده شیوه سخن را در شعر به نهایت زیبایی
 رسانیده بودند. شیخ سده همان شیوه را به تنهایی نظم بلکه در نثر به کار برده است. چنان که نثرش مزه
 شعر و شعرش روانی نثر را دریافته است و در نثر بزرگ و کوچک و در نثر فارسی در قالب شایسته تحقیقی
 ریخته شده بعد از هر شعری هم که مانند شعر سده در نهایت در نثر و روانی باشد ترکیب شیبیه نثر خوا
 بود یعنی از بزرگت وجود سده زبان نثر و زبان نثر فارسی از دیگران بیست و پنجاه سال آمده و یک زبان شده است
 کاهی شنیده می شود که اهل ذوق اعجاب می کنند که سده بقصد پیش از زبان امروزی ما سخن
 گفته است ولی حق این است که سده بقصد سال پیش از زبان امروزی ما سخن گفته است مگر این
 از بقصد سال به زبانی که از سده آموخته ایم سخن می گوئیم یعنی سده شیوه سرفارسی را چنان

و نشین ساخته که زبان اوزبان رایج فارسی شده است و امی کاشش ایرانیان قدر این نعمت بدانند و
 در شوه بیان دست از دلمان شیخ بر نذارند که به فرموده خود او: «جد بین است مخمونی و زیبایانی را» و من
 نه به مان بزرگ سر لغ دارم از جمله سیه را ابوالقاسم قایم مقام که اعتراف می کرد مذکور نویسنده کی
 می پردازد از شیخ مدعی دارند که کتاب «گلستان» زیبا ترین کتاب نثر فارسی است و شاید بتوان
 گفت در سراسر ادبیات فارسی بی نظیر است و خصایصی دارد که در هیچ کتاب دیگر نیست و نثری است
 آینه چشمتی بی عیب و نقص که به نثر آورده شده یک یا چند شوه فارسی و گاهی عربی شاید آورده
 است که آن مبنی را می پروراند و قیامد تنسیخ و تکرار نکند، و آن شاعر چنان که در آخر کتاب توجه داده است
 به از گفته های خود اوست و از کسی نیست که در آن نثر و این شعر هر دو از هر حیث به درجه
 کمال است و در خوبی مزیدی بر آن تصور نیست و نثرش از فصاحت و لغت و سلاست و ایجاز
 و مناسبت و استحکام و طرافت به آرایش های شعری به هم در بر می آید و بی عیب و قافیسه اما در این جمله
 بی عیب و تکلف تصنع دیده نمی شود و کاملاً طبیعی است و بی هیچ جاسخی ذای لفظ سروده و بی هیچ کالبدی زاید
 بر معنی آورده است، هر چه از معانی بر خاطرش می گذرد بدون کم و زیاده به بهترین وجه و مناسبه بیان کرده
 عبارت می آورد و مطلب را چنان ادا می کند که خاطر را کاملاً اکتفا می سازد و دعاویش را ناشر
 بر مان دارد، در عین اینکه محبت و سرت نیز می دهد و کلاش زینت فراوان دارد، از هیچ وقایع و شوه
 و کنایه و استعاره و جناس و مراعات نظیر و غیر آن، اما بی هیچ وجه در این صنایع افراط و اسراف
 نکرده است، به خلاف بعضی از نویسندگان که بی جهت و بی تناسب عبارت خود را دامنآلوده کرده اند

آرایش دهند و جزایس که نظار افزوده و منی را کاسته و سخن را کم مغزولات آئینز یا منسلق و مقلد
 ساخته اند تخبه دیگر گرفته اند چنان که نویسنده گاهی می شناسیم که ده سطر عبارتشان به اندازه یک سطر
 معنی ندارد ولی شیخ اهل لطایف سخن را چنان به کار برده که گویی آن معانی را جز این نمی توانست
 غالب عباراتش کلمات قصار و اشعارش مثل سایر است و این نیست مگر اینکه در کوچکترین و زیباترین
 عبارات بهترین و پرنسبترین معانی را پرورده است. در اینجا گاهی به درج اعجاز می رسد و کوتاهی
 سخن نشان خوش داشته است که بعضی از عباراتش چون وقت شود بحسب قواعد ناقص به نظری آید
 اما اندازه او بحد و دلپذیر گفت که غالباً ذهن متوجه این نکته نمی شود. باری ستایش سخن معدی چنانکه
 شایسته است و درست و نفیست و برای دک زیبایی آن جزایس که به ذوق احاطه شود کاری نمی توان
 کرد کلمات قصارش بهر بس آباد و دار و آن گذشته مثلاً در این عبارات تامل کنید و ببینید آیا در
 قوه بشر است که از این کم بروم از و بر منی تروزیب تر سخن گوید. می فرماید: «طایفه دزدان عرب
 بر سر کوهی نشسته بودند و منتظر کاروان بسته رسیدن مردان از مکای ایشان معروب. و لشکر سلطان
 مغلوب به حکم آنکه ملازمی سیس از قله کوهی دستار داده بود و میخا و ناوای خود کرده...» وی فرماید
 «یکی از پادشاهان پیشین در رعایت ملکستی کردی. و لشکر بی بدیشی. لاجرم دشمنی صعب روی
 نمود بهشت بدادند...» یامی فرماید: «پادشاهی به دیده حقارت و بیاد و بیادش آن نظر کردی یکی از
 آن میان به فراست دریافت گفت: ای ملک. ما در این دنیا به پیش از کتیم و در پیش خوشتر و به
 مرکز برابر و به قیامت بهتر» یامی فرماید: «ایمبی را دیدم مسین خلیقی شین در بر و مرکب. روی در زیر قصبی

مصری بر سر یکی گفت سعدی چگونه بی سینی این دیبای علم بر این حیوان لایعلم بگتمم خطی زشت است
که به آب زربشته است» یامی فرماید: «ای پدر، نواید منم بسیار است، از زبشت خاطر و جرم منافع
و منی بجانب و شنیدن غرائب و تعرج بلدان و محاورت غلامان و جاده و ادب و مزید مال
و کتب و معرفت یاران و تجربت روزگاران ...»

باین به عجب که در این سمرقند می گویم لطف معاشش اگر از آن بیش نباشد کم نیست و در باره
او از روی اطلسی نشان می داند که سعدی از سخن سرایان است که بیج و جفا غلطی فضل فروشی
و نظر گرفت و سخن گفتند که برادر انما را نخواهد داشتی که در دل داشته است بکاستان و بوستان
سعدی یک دوره کامل از گفت می است تمام سال اخلاق و تدبیر منزل را جوهر کشیده و در
این دو کتاب به دلکش ترین عبارات در آورده است پس اینکه نهایت سخن و مسانت است از
مزاج و طبیعت هم خالی نیست و چنان که خود می فرماید: «... انصاف به شد ظرافت بر آید تا
طبع ملول از دولت قبول محروم نماند» و انصاف این است که بوستان و گلستان را هر چه بگرد بخواند
اگر اندکی ذوق باشد مالت دست نمی دزدی هیچ کس به اندازه سعدی پادشاه و صاحبان اقدار
را چنین سیاست و دادرسی و رعیت پروری دعوت نموده و ضرورت این امر را ملاحظه و درویش و فزونی
نساخته است. از سایر نکات کشور داری نیز غفلت نورزیده و مردم دیگر را هم از بهر صفت و وجه از
امیر و وزیر و لشکری و کشوری و زبردست و وزیر دست و توانا و ناتوان، درویش و توانگر و زاهد و
دین پرور و عارف و کاسب و تاجر و عاشق و رند دست و آخرت دوست و دنیا پرست همه را به

و غایب خودشان آگاه نموده و پیچ و قیده‌ای از مصالح و مفاسد در افر و نگذاشته است. از خصایص
 سخت انگیزه‌ی دیرری و شهامتی است که در حقیقت کوئی به کار برده است. در دوره ترک تازی منزل
 جباران دست نشاندۀ ایشان که از امارت و ریاست جز کام و هوسرانی تصویری نداشته و هیچ چیز
 را مانع و رادع اجرای هوای نفس نمی انگاشتند با آن خشم آوران آتش بجاف که با ایشان به قول
 دلا نا جلال الدین بلخی: «حق نشاید گفت جز بر کجاف» شیخ سعدی هتیه کوشه نشین، حایق را بنظم و تر
 بیاد و آتشکار چنان فریاد کرده که در پیچ عصر و زمان کسی به این صراحت سخن گفته است و عجب تر
 این در همان زمانه صاجان اقتدار دنیا پر دانه بلکه از شیخ احوال زاهد و عابد ربانی و قاضی
 فاضل دینی و فاضل در بوج بودن عبادت و ریاضتی که از روی صدق و صفای بوده و نظم به خیر
 خلق نداشته باشند. داری کرده است. و عجب بصیرتی به احوال مردم و طبایع و انکار ایشان و
 اوضاع جهان و جریان در روزگار و در و پاچه زبردستی در این امور نکته نخی و دقیقه یابی می کند و چگونه
 در باب رای صواب رای باید کوئی شخص اسد امان بمنزست فرو پیشه است که به قول خود او
 «این روزگار دو با عسر کرد و سه بر سه است» اینک تجربه را به کاری برد.

شیخ سعدی از بزرگان عصر خود مدحی کرده است مادمایح ابداع شاعر به بتائیش های گویندگان
 دیگر ندارد. نه تعلق می گوید، نه مبالغه می کند بلکه سراسر گفتارش در مدح و ستایش و تمغیان و
 گزافه گویان را سز نشن می کند. ممدوحان خود را به داد و دهش و مهربانی و دلجوئی و اخلاص و صفات و ترس
 از خدا و تنیده توشه آخرت تحصیل نام نیک ترغیب و تحریص می نماید. سعدی متدین و تدبیرگرا و متعصب است.